

ویژه نامہ



انسان شناسی اور تہذیب

بہروز محمدی منفرد

چکیده

این نوشتار با بازشناسی بحران‌ها و آسیب‌های انسان متجدد، انسان‌شناسی دولت مهدوی را به منزله مکتب انسان‌شناسانه، الگویی مناسب برای جهانیان معرفی می‌نماید تا افزون بر آن‌که انسان‌شناسی مکاتب غربی همانند اومانیزم و اگریستانسیالیسم را به چالش کشد، به طور نسبی آن افق روشنی را که آموزه‌های ادیان بدان وعده داده‌اند، ترسیم نماید. از این روی، به مهم‌ترین مباحث انسان‌شناسی در عصر ظهور همانند کرامت انسانی، آزادی، تساهل و تسامح، جای‌گاه قوه خرد و پاک‌نهادی می‌پردازد و با تبیین آنها در عصر ظهور می‌کوشد آنها را الگویی برای دیگر دولت‌ها معرفی کند.

واژگان کلیدی

عصر ظهور، کرامت آدمی، انسان‌گرایی، عقل‌گرایی، آزادی، فطرت، تساهل و تسامح.

مقدمه

انسان‌شناسی و شناخت حقیقت وجودی آدمی، اضطراب و پیچیدگی‌ای دارد که همواره ادیان الهی، مکاتب گوناگون، فیلسوفان و علمای اخلاق بدان توجه داشته‌اند. همواره جهان‌بینی‌ها و بینش‌های متفاوت، الگوهای متعددی را در برابر خواسته‌ها، نیازها و اهداف زندگی انسان ترسیم کرده‌اند. برای نمونه، کلیسای کاتولیک ذات انسان را ناقص، ضعیف، گناه‌کار و به طور فطری فاسد قلم‌داد می‌نمود و در مقابل، انسان‌گرایان به‌ویژه اومانیست‌های عصر روشن‌گری، با نگرشی افراطی انسان را کانون مرکزی عالم یاد می‌کردند و نیروی اندیشه‌اش را در عرصه‌های مختلف هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه، انسان‌شناسانه، اخلاقی، سیاسی و غیره بر همه چیز حتی خدا، وحی و شریعت برتر می‌داشتند و یا در اگزستانسیالیسم وجود شخصی جزئی انسان را جالب توجه یاد می‌کردند و به گونه کلی، وجود را^۱ در هستی خاص انسانی منحصر می‌دانستند. اما تاریخ حیات بشری گواهی می‌دهد که غالب این اندیشه‌ها جوهر قدسی و مقام حقیقی انسان را نادیده انگاشته و او را به موجودی هم‌سان با دیگر حیوانات تنزل داده‌اند و نتوانسته‌اند نیازهای واقعی انسان را پاسخ گویند. با وجود این، شریعت اسلام راهی میانه برگزیده و با ارائه نگرش جامع، هم‌جنبه‌های الهی و متافیزیک و هم نیازها و علایق مادی بشری را دربرگرفته و دقیق‌ترین و پرمصلحت‌ترین اصول راه‌بردی را در حل مسائل آدمی تبیین نموده که بر اساس آموزه‌های وحیانی، تبلور آن مفاهیم و راه‌کارها در عصر ظهور و دولت مهدوی نمایان می‌شود.

این نوشتار، انسان‌شناسی دولت مهدوی را مکتبی در مقابل دیگر مکاتب انسان‌شناسانه معرفی می‌نماید و با برشمردن مؤلفه‌های اساسی آن همانند بازیابی کرامت انسانی و آزادی حقیقی و... دیگر مکاتب را به چالش می‌کشد و بحران‌های انسان متجدد را پاسخ می‌گوید، شاید که آدمی به قابلیت‌ها و حقیقت وجودی‌اش پی برد.

ضرورت بحث از آن‌جا روشن است که امروزه بیش از هر زمانی، اندیشه‌های پوچ‌گرایی و تفکر نهیلیستی و مکاتبی همانند اگزستانسیالیسم و اومانیسم در جوامع بشری نفوذ کرده و خطر آن جامعه اسلامی به ویژه نسل جوان را تهدید می‌کند و عدم مقابله با آن، سقوط در پرت‌گاه هلاکت، یأس، بدبینی به دنیا و نیست‌انگاری و خودبنیادی را در پی می‌آورد. بنابراین، در تقابل با این خطر می‌باید راه‌کارهایی راه‌بردی برای معناداری زندگی درافکند که از جمله آنها می‌توان به ارائه الگویی مناسب برای شناخت انسان در جامعه مهدوی اشاره کرد.

از این رو، این نوشتار در پی پاسخ به یک پرسش اصلی است: چگونه انسان‌شناسی دولت مهدوی، به عنوان یک مکتب در مقابل دیگر مکاتب انسان‌شناسی می‌تواند معرفی شود؟ آن‌گاه این انسان‌شناسی به چه صورت الگویی مناسب برای معناداری زندگی انسان معاصر و زدودن بحران‌ها از او می‌تواند به شمار آید؟

این نوشتار،
انسان‌شناسی دولت
مهدوی را مکتبی در
مقابل دیگر مکاتب
انسان‌شناسانه معرفی
می‌نماید و با برشمردن
مؤلفه‌های اساسی آن
همانند بازیابی کرامت
انسانی و آزادی حقیقی
و... دیگر مکاتب را به
چالش می‌کشد

بنابراین، شایسته است مؤلفه‌های انسان‌شناسی دولت مهدوی را همانند یک مکتب تبیین نمود و کارکرد انسان‌شناسانه آن را به منزله راه حلی برای رفع دغدغه‌های بشر امروزی معرفی کرد:

الف) بازیابی کرامت انسانی

تاریخ حیات بشری همواره آستان حوادث تلخ، ناهنجاری‌ها، ظلم و تبعیض، ناامنی، خشونت‌ها و... برای بشر بوده و بدین‌سان همواره منزلت و مقام حقیقی انسان به یغما رفته و خواسته‌ها و نیازهایش زیر پای انسان‌هایی از جنس خودشان لگدمال شده است. خشونت‌ها، قومیت‌گرایی‌ها، نژادپرستی‌ها، بردگی انسان‌ها و جنگ‌های بزرگ جهانی و... نمونه‌های واضحی از فروکاسته شدن از منزلت آدمی بوده و این امور سبب گردیده که توجه به منزلت انسانی از افق فکری نیز بیشتر شود. افق فکری درباره منزلت انسان به ویژه در مغرب زمین فراز و نشیب‌های بسیاری را طی کرده است. برای نمونه، کلیسای کاتولیک در عصر رنسانس، آدمی را موجودی پست و ذلیل و گناه‌کار فطری می‌شمرد و با سلب هرگونه اختیار و اراده از انسان، او را به بردگی کلیسا و کشیشان در می‌آورد و همه اختیاراتش را از او سلب می‌نماید، به طوری که اگوستین^۲ می‌گوید:

انسان، به خودی خود فاسد و شریر است؛ او به ذلت ازلی محکوم است که از پدرش، آدم، به ارث برده است. آدم ابوالبشر، بالذات خوب و با عقل کامل خلق شده بود، ولی چون قوه اختیار و اراده آزادی به او عطا شده بود، به همراه حوّا، به سبب آزادی عمل و غرور نفسانی، از شجره ممنوعه تناول کرد. بنابراین، آدم، اولاد و اعتقایش به گناه جبلی مبتلا شده‌اند. هیچ کس را از گناه، رهایی نیست. تمام بشر، ذاتاً مفتون و مبتلا هستند.^۳

نتیجه نگره تفریطی کلیسا به انسان، پدید آمدن اومانیسیم^۴ بود که در مسیر بازیافتن کرامت، شأن و منزلت آدمی، راه افراط را پیمود و با تصویری منفی از انسان، او را هسته مرکزی و خدایگان هستی و غایت قصوای عالم انگاشت که موجودات گیتی، در گرداگرد و کمانه‌های او قرار گرفته‌اند و باید همه چیز در خدمتش قرار گیرد.

بدین‌سان انسان متجدد بنا داشت با پدید آوردن مکاتب انسان‌شناسی همانند اومانیسیم، اگزستانسیالیسم و... خود را از قید و بندهای کلیسا و دین برهاند و بن‌بست‌های فرارویش را بزدايد و نه تنها به پرسش‌های زندگی خویش پاسخ گوید بلکه کرامت و منزلت از دست رفته‌اش را نیز بازگرداند و با هدف قرار دادن نیازها و خواسته‌های بشری، سعادت‌مندی را برای او به ارمغان آورد. بنابراین، پدید آمدن مکاتب گوناگون، آزمون و خطاهایی برای فائق آمدن بر مشکلات بشری بوده است. بدین‌سان گاه از عقل‌گرایی محض سخن می‌گوید،^۵ گاه آن را نفی می‌کند،^۶ گاه از نظام سرمایه‌داری سخن به میان می‌آورد، گاه به نظام کاپیتالیسم روی می‌کنند، یا اقسام دموکراسی پدید می‌آید و نظام‌های فکری بسیاری در دوران مدرن سر بر می‌آورند تا شاید بشر را یاری برسانند، ولی هیچ یک نه تنها بر همه مشکلات و معضلات بشری فائق نیامدند، بلکه تنها به اسارت و ناامنی و قربانی شدن انسان و بحران محیط زیست، فساد اقتصادی و اخلاقی و... انجامیدند. تمامی شعارهای سیاسی و ایسم‌های آنها همانند دموکراسی و حقوق بشر و آزادی و مارکسیسم و ناسیونالیسم و غیره نیز تنها برای به خدمت درآوردن و استثمار سایر انسان‌ها بوده و چالش‌هایی دیگر را پیش روی آدمیان نهاده است. از این روی، ارتباط او با متافیزیک را قطع نمودند و نیازهای او را منحصر در این عالم خاکی دانستند و بدین‌سان، روز به روز بن‌بست‌های پیش روی انسان رو به فزونی نهاد و بشر بیش از پیش در اندوه و ماتم و پوچی و بدبینی به آینده فرو رفت و از منزلت و مقام واقعی او فروکاست و کرامت او به یغما رفت. از این رو، راه کارهای انسان معاصر در خودمحوری و خودبنیادی نتوانست کرامت او را بازیابد و او را به سرمنزل مقصودش برساند. به هر حال، بررسی بحران انسان غربی و تنگناهای پیش روی او مجال گسترده‌ای می‌طلبد که این نوشتار در پی آن نیست. گفتنی است علت این که تنها از انسان غربی سخن به میان آمد، آن است که امروزه فرهنگ و تفکر انسان غربی جوامع اسلامی را درنوردیده و در جامعه امروزی ایران نیز حرکت ایسم‌ها و تمدن و فرهنگ غربی به سمت نظام‌های اصیل و سنتی خبر از بحران‌های مغرب زمین در میان توده‌ها می‌دهد.

اسلام با طعن‌ورزی بر مکاتب انسان‌شناسی، حقیقت انسان

را به گونه‌ای تعریف می‌کند که هیچ یک از بحران‌های انسان معاصر را بر نمی‌تابد. آموزه‌های وحیانی اسلام خداوند را مرکز و محور هستی به شمار می‌آورد که کل هستی بر مدار کمانه‌های دایره ربانیت او قرار دارد و همه عالم، عرصه حاکمیت بلامنازع ذات ربوبی به شمار می‌رود که گردونه زیست و حیات بشری و ارتباطات او نیز از سیطره ربوبیت تشریحی او خارج نیست. اما با این حال، آموزه‌های آیین اسلام، مقام و منزلت آدمی را تا آنجا ارج می‌نهند که او را خلیفه خدا در زمین به شمار می‌آورند^۲ و علت آفرینش بیشتر نعمت‌های پروردگاران از جمله قوه خرد، اراده و اختیار و کنزها و گنجینه‌های این کره خاکی را برای او^۳ و آسمان‌ها و زمین را مسخر او یاد می‌کنند.

بنابراین، اسلام انسان را اشرف مخلوقات به شمار می‌آورد که همواره با عالم ماوراء ارتباط دارد و خداوند نیازها و خواسته‌هایش را پاسخ می‌گوید و تنها اوست که بحران‌های انسان معاصر را از او می‌تواند بزدايد. بدین‌سان، اقسام کرامت را برای او بر می‌شمرد که نمونه بهینه و کامل آن در عصر ظهور و دولت مهدوی پیدا می‌شود. از این رو، بی‌گمان اگر معیارهای آموزه‌های مهدوی در عصر ظهور، الگویی محوری قرار گیرد، چالش‌های فراروی بشری را می‌تواند رفع نماید. اقسام کرامت از این شمارند:

۱. کرامت ذاتی و تکوینی

قلمرو این گونه کرامت، ویژگی‌هایی هم‌چون عقل، فطرت، اختیار و آزادی اراده است که به گونه‌ای تکوینی در سرشت انسان نهاده شده و سبب برتری او بر دیگر موجودات هستی گشته است، اما نمی‌تواند مایه برتری انسان‌ها از یک‌دیگر باشد؛ زیرا شمول این خصایص به طور یک‌سان، ذات همه انسان‌ها را دربر می‌گیرد.

بر اساس آموزه‌های اندیشه مهدویت، اوج بالندگی و شکوفایی نهایی این گونه کرامت در روزگار ظهور پیش خواهد آمد که آدمی به فطرت پاک خویش، آزادی واقعی و تکامل خرد دست می‌یابد و جلوه‌گرترین نمونه این گونه کرامت، عقل معاندندیش است که افزون بر این که غایت فرجامین بشر یعنی کمال معنوی را سرلوحه آمال خویش قرار می‌دهد، به‌سازی زیست دنیوی و عمارت و آبادانی دنیا را در پی می‌آورد.

امام باقر می‌فرماید:

إذا قام قائمنا وضع يده على رؤس العباد، فجمع بها عقولهم و كملت بها أحلامهم؛^۴
آن‌گاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سر بندگان می‌نهد و بدین وسیله عقول بندگان را جمع می‌کند و خردهای آنان را به کمال می‌رساند.

۲. کرامت اکتسابی

این نوع کرامت برای انسان‌ها، از امور ارزش‌آفرین به شمار می‌آید و انسان در پرتو ادای تکالیف شرعی و فرائض الهی، به آن می‌تواند دست‌یابد. بر این اساس، هر کس بیشتر در این زمینه تلاش نماید، با عنایت به آیه ان اکرمکم عندالله اتقاکم بیشتر از

بی‌گمان اگر معیارهای آموزه‌های مهدوی در عصر ظهور، الگویی محوری قرار گیرد، چالش‌های فراروی بشری را می‌تواند رفع نماید.

تکریم الهی برخوردار می‌شود و بر دیگران برتری می‌یابد.

در حالی که در دوران حاضر و عصر غیبت حضرتش موانع بی‌شماری همانند حکومت‌های فاسد، عوامل تباه‌کننده شخصیت آدمی و... پیش روی آدمیان در رسیدن به این گونه کرامت قرار گرفته است، اسباب و عوامل گوناگونی در عصر ظهور بر بالندگی و شکوفایی آن تأثیر می‌گذارند.

بدین‌سان، توسعه و رشد آگاهی بشر، وجود رهبر و الگویی شایسته و آگاه به مکان و زمان، اجرای شایسته احکام و حدود الهی، رفاه اقتصادی و معیشتی انسان‌ها، مساوات، سازش‌ناپذیری حضرت در برخورد با انحرافات فکری و مفساد اجتماعی و...، نیازهای روحانی و دنیوی بشر را برآورده می‌سازد و بسیاری از موانع پیش‌روی انسان‌ها را در به جا آوردن فرایض و تکالیف الهی و در پی آن پویندگی و بالندگی آنها را فرو می‌کاهد؛ غل و زنجیرهای گناه، از دست‌وپای آدمیان گشوده می‌شود، دروغ و فساد و انحطاط اخلاقی تا مرز نابودی، از جوامع بشری رخت برمی‌بندد،^{۱۰} انگیزه انسان‌ها برای تصحیح اخلاق و حق‌جویی بالنده می‌شود و آدمیان با اختیار و اراده خویشان به کرامت اکتسابی و مقامات عالی معنوی دست می‌یابند. پیامبر اکرم فرمودند:

... به (بالمهدی) یحیی الله الکذب و یذهب الزمان

الکلب...^{۱۱}

خداوند به وسیله او (حضرت مهدی) دروغ را از ریشه می‌کند و حرص و طمع را از روزگار می‌برد.

۳. کرامت اجتماعی

خداوند منزلت و شخصیت هرانسانی را ارج می‌نهد و آدمیان را به احترام و اکرام یک‌دیگر و رعایت حقوق مادی و معنوی هم‌فرامی‌خواند و انسان را سزاوار آن می‌داند که عدالت راستین درباره‌اش رعایت شود و هیچ‌گونه استعمار، استثمار، ظلم و ستمی زندگی دنیوی و حرمت او را تباه نسازد.

همواره دوران زیست بشری آمیخته با ظلمی سیاه چون تباه‌سازی شخصیت و کرامت اجتماعی آدمیان بوده است. از این‌رو، دغدغه بسیاری از فیلسوفان همانند افلاطون، فارابی، آگوستین و تامس مور، ترسیم مدینه‌ای فاضله و اصلاح جامعه انسانی و حفظ کرامات اجتماعی بشر بوده است، ولی هیچ‌گاه این اندیشه‌ها

نتوانسته‌اند بحران‌های حوزه انسانی را به شکل کامل و جامع پاسخ گویند. با وجود این، بر اساس آموزه‌های اندیشه مهدویت، در عصر ظهور، عدالت راستین در همه ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، حقوقی تحقق خواهد یافت که در پی آن، حکومت‌های جور از بنیان‌کننده می‌شوند، عقول بشر به نهایت کمال خویش می‌رسد،^{۱۲} اخلاق بندگان کامل می‌گردد،^{۱۳} تبعیض و برتری دین‌ستیزان و ملحدان بر مؤمنان راستین رو به افول می‌نهد،^{۱۴} شاخصه‌های عدالت اقتصادی چون مساوات،^{۱۵} آبادانی زمین^{۱۶} و بازپس‌گیری ثروت‌های به یغما رفته،^{۱۷} محقق می‌گردد. آن‌گاه همگان به یک اندازه، در رفاه و آسایش و امنیت به‌سر می‌برند، قضاوت‌ها از هرگونه جفا و خطا پیراسته می‌شود،^{۱۸} دادورزی امام، نیکوکاران و بدکرداران را در برمی‌گیرد^{۱۹} و مهرورزی جای‌نشین کینه‌توزی می‌گردد. بدین‌سان زمینه‌های فساد و تباهی اجتماعی، ستم و حرمت‌شکنی انسان‌ها به شدت کاسته می‌شود و انسان‌ها با احترام به مقام و منزلت یک‌دیگر می‌نگرند و کرامت اجتماعی برای تمام جوامع بشری حاصل می‌شود.

بنابراین، انسان در عصر ظهور، اقسام کرامت را در آغوش می‌کشد، ولی این بدان معنا نیست که پروردگاران زمین و محور عالم و هستی به شمار آید، بلکه جایگاه حقیقی خویش را بازمی‌یابد؛ زیرا انسان خود را همانند پروانه‌ای بر گرداگرد شمع هستی می‌داند و در این عرصه افتخار خود را در بندگی خدا، به انجام رساندن پروژه‌های آن جهانی و به کنار نهادن منافع و خواهش‌های دنیوی خویشان می‌داند و در واقع بازیافتن و ارج نهادن به منزلت آدمی با معنویت‌گرایی و تقواگرایی و رفتارهای سازگار با اهداف دینی محقق می‌گردد که این اصل، از مهم‌ترین اهداف حرکت جهانی امام مهدی به شمار می‌آید.

(ب) بازگشت به فطرت و پاک‌نهادی

از نظرگاه اسلام، انسان دارای فطرتی پاک است و گرایش‌های بسیاری همانند طلب علم، حقیقت‌جویی، فضیلت‌خواهی، کمال‌طلبی، میل به پرستش و عدالت‌خواهی، به منزله حقایق مشترک در میان همه انسان‌ها وجود دارند. به تعبیر قرآن، انسان حنیف و حق‌گراست و کشش به کمال و خیر و حق به طور فطری در او وجود دارد، اما او آزاد و مختار است و چه‌بسا از مسیر خود

منحرف شود و حق کشی و ستم را پیشه سازد.^{۲۰} برای نمونه، امروزه آدمی که باید کمال و هدف نهایی خویش را در ذات باری تعالی و ارزش‌های فطری خویش بازیابد، از آنها روی‌گردان شده و ناهنجاری‌ها و ناعدالتی‌ها و خودپرستی‌ها و... را پیشه خویش ساخته است و تباهی، بحران‌های روحی و ادراکی و معاشرتی گریبان‌گیر او گشته است. انسان در عصر ظهور، به فطرت حقیقی خویش و حاکمیت قوانین فطری باز می‌گردد که این امر، سبب رشد عدالت‌خواهی در میان بشر می‌شود و عدالت‌خواهی امام مهدی به منزله امری فطری، همگان را به پذیرش قیام منجی مصلح وامی‌دارد. بنابراین، اصل منجی‌گرایی هم‌آهنگ و هم‌ساز با فطرت است.

افزون بر آن، ثمره بیداری فطرت انسان فروکاستن از نابسامانی‌ها و بحران‌های روحی و ادراکی مخالف فطرت بشری و بازگشت انسان به «خود» اصیل خویش و رهایی از قید و بند هواهای نفسانی و قیود شیطانی است؛ زیرا حقیقت‌جویی، فضیلت‌طلبی، خداخواهی، عدالت‌خواهی و ... در میان همه به بالندگی می‌رسد.

ج آزادی حقیقی و رفع چالش‌های پیش‌رو

آزادی^{۲۱} مفهومی است که در طول حیات بشری با تحولات و فراز و نشیب‌های بسیاری روبه‌رو بوده و در بیشتر اوقات بشر آن را با امیال سوء خود درآمیخته و به‌ویژه در مغرب‌زمین، آن را هم‌چون ابزاری برای نیل به هواهای نفسانی و مقاصد سودجویانه خویش به کار برده است. استاد مطهری می‌گوید:

در غرب، ریشه و منشأ آزادی را تمایلات و خواسته‌های انسان می‌دانند. آن‌جا که از اراده انسان سخن می‌گویند و در واقع فرقی میان تمایل و اراده قائل نمی‌شوند. از نظر فلاسفه غرب، انسان موجودی است دارای یک سلسله خواسته‌ها و می‌خواهد این‌چنین زندگی کند. همین تمایلات منشأ آزادی عمل او خواهد بود. آن‌چه آزادی فرد را محدود می‌کند، آزادی امیال دیگران است؛ هیچ ضابطه و چارچوب دیگری نمی‌تواند آزادی انسان و تمایل او را محدود کند.^{۲۲}

برای نمونه، اومانیسیت‌ها با تأکید بر خودمختاری و خودرأیی انسان، بر این باورند که انسان، آزاد به دنیا آمده است و حق‌گزینش دارد و از هر قید و بندی رهاست. بنابراین، خود باید سرنوشت خویش را رقم زند؛ زیرا او به کمک خرد، حقوق و اختیارات خویش را می‌تواند تعیین نماید.^{۲۳} در نتیجه، هیچ نیازی به تعیین تکلیفی از ماورای مرزهای طبیعی و فیزیکی ندارد. از این رو، چون دین و ارزش‌های دینی با آزادی و اختیار بی‌قید و شرط انسان در ستیز هستند، بایستی از صحنه زندگی این جهانی بشر حذف شوند.^{۲۴}

در واقع، همه فلسفه‌های مسیحی و عهد عتیق به گونه‌ای از اراده آزاد بشر، دفاع کرده‌اند و بسیار کوشیده‌اند تا آن را با مشیت الهی و تجلی خارجی آن، یعنی نظام تغییرناپذیر کیهانی، تطبیق دهند. انسان‌گرایان گاه به چنین تلاش‌هایی دست می‌زدند و

استاد مطهری: از نظر فلاسفه غرب، انسان موجودی است دارای یک سلسله خواسته‌ها و می‌خواهد این‌چنین زندگی کند. همین تمایلات منشأ آزادی عمل او خواهد بود. آن‌چه آزادی فرد را محدود می‌کند، آزادی امیال دیگران است.

راه حل‌هایی مشابه را تکرار می‌کردند، اما آن‌چه ایشان به وجود آوردند اراده آزاد به معنای امری تفکیک‌ناپذیر از طبیعت و اراده بشر نبود، بلکه اراده آزادی بود که دست‌یابی به ظرفیتی را جهت دگرگون کردن انسان و دنیای او، میسر می‌ساخت.^{۲۵}

عرصه‌های آزادی در غرب دایره گسترده‌ای همانند آزادی اندیشه، آزادی اخلاقی، آزادی سیاسی، آزادی بیان و ... را درنوردید که در مجموع تأثیرهای منفی و سرنوشت‌سازی در فرهنگ و تمدن و نظام‌های فکری و اخلاقی مغرب‌زمین گذارد و سبب گردید دین و مذهب و اصول اخلاقی صحیح به انزوا رود. ثمره چنین آزادی‌ها در مغرب زمین، انحطاط خانواده، مشکلات روانی، خودکشی‌ها، دین‌گریزی و دین‌ستیزی، احساس تنهایی، بی‌هویتی و ... است که مجالی برای پرداختن به آنها نیست و آمار و ارقام مختلف شواهدی بر آن به شمار می‌آیند.

اما اسلام که حقیقت انسانی را به گونه شایسته شناخته، نیک می‌داند که رهایی مطلق انسان مسلخی برای ذبح همه فضیلت‌ها و ارزش‌های انسانی اوست. از این روی، با وجود آن که انسان را فردی آزاد می‌داند، حد و مرزهایی را برای او برمی‌شمرد که سعادت و بازیابی حقیقت آدمی تنها در آن صورت محقق می‌گردد. آزادی حقیقی در دولت مهدوی رو می‌نماید؛ دولتی که کمال بشری را هدف دارد انواع آزادی از این شمارند:

۱. آزادی به معنای اختیار

در ساختار وجودی انسان، آزادی اراده و اختیار نهفته است و فرد می‌تواند با پذیرش هر نوع ایدئولوژی، صلاح و فرجام کار خویش را رقم زند.^{۲۶} او در کردار و رفتار خویش، مجبور نیست و با اراده خویش به هر کاری که بخواهد دست می‌زند. در این زمینه، ایده مکاتب انسان‌شناسی همانند اومانیزم و اگزیستانسیالیسم با اسلام یکسان است و نپذیرفتن آن، خلاف بدهت عقل می‌نماید و این گونه آزادی که تکامل معنوی بشری به آن وابسته است، جامعه مهدوی را نیز در می‌نوردد و انسان‌ها در آن عصر نیز اراده‌ای آزاد خواهند داشت؛ هم در افعال نیکو و پیروی از آموزه‌های شریعت توانا خواهند بود و هم خواهند توانست گناه کنند و فرجام اخروی خویش را تباہ سازند. بنابراین، در عصر ظهور این گونه نیست که انسان به گناه نکرده مجبور باشد و زیر فشار حاکمیت دینی

و یا اقتضای عصر ظهور، اختیار و اراده خویش را از دست بدهد و کشته شدن شیطان بنا بر برخی روایات، به این معنا نیست که دیگر شیطان و وسوسه‌های او در کار نیستند و آدمی از گناه دست می‌کشد، بلکه به این معناست که از قدرت شیطان کاسته می‌شود و دست او از جامعه انسانی تا آن اندازه کوتاه می‌شود که نشانه‌های آن برچیده می‌شود.

۲. آزادی به معنای اباحی‌گری و بی‌بند و باری

براین اساس، انسان حق دارد از هیچ کاری ابا نکند و هیچ‌گونه مانعی را پیش روی خویش نیابد. اسلام بر اساس بینشی واقع‌گرایانه، این‌گونه آزادی را مردود می‌شمرد و احکام و تکالیف اجتماعی بسیاری از جمله امر به معروف و نهی از منکر را بر نفی آنها یاد می‌کند.

در عصر ظهور، در چارچوب رابطه انسان با جامعه و حکومت، قانون‌گریزی‌ها، عنادورزی‌ها و اباحی‌گری‌ها به شکلی گسترده رخت برمی‌بندد. در نتیجه، آزادی‌های اجتماعی در حیطه شریعت محدود می‌گردد؛ زیرا اولاً از دیدگاه اسلام، مرز آزادی تا جایی است که به حقوق دیگران تجاوز نشود و با آنها در تراحم نباشد. از آن‌جا که تحقق حکومتی عادلانه تنها با رعایت حقوق همگان و اجابت دادخواهی مظلومان و قضاوت‌های عادلانه و رعایت شدن اصل برابری در همه عرصه‌ها میسر می‌شود، کمتر کسی در آن عصر از رعایت حقوق بندگان خدا و تلاش برای هم‌زیستی با آنان کوتاهی می‌کند؛ زیرا این کوتاهی‌ها با قاطعیت حکومت عدل مهدوی روبه‌رو خواهد شد.^{۲۷}

ثانیاً آزادی باید با نظام و قانون شریعت اسلامی سازگار باشد. در صورت ناسازگاری در هر وضعیتی، قوانین اسلامی از جمله اجرای حدود و تعزیرات الهی جاری می‌گردد و با قانون‌شکنان بدون هیچ سازش کاری و با قاطعیت تمام برخورد می‌شود.^{۲۸} از این‌رو، کمتر کسی به ارتکاب فسوق ظاهری، جرئت می‌کند.

بنابراین، حضرت مهدی و کارگزاران ایشان با اقسام این‌گونه آزادی همانند آزادی جنسی و آزادی برخوردهای اجتماعی، غلط به شدت برخورد می‌کنند و بر خلاف اندیشه اومانیزستی، چنین فاسدانی در جامعه جایگاهی نخواهند داشت. اجرای حدود تعطیل‌شده و تعزیرات الهی به شکل گسترده و کامل، بیان‌گر این

مطلب است. امام صادق می‌فرماید:

هنگامی که حضرت مهدی قیام کند، در سه مورد چنان حکم کند که کسی پیش از او آن‌گونه حکم نکرده است: آن حضرت پیرمرد زناکار را اعدام می‌کند، مانع زکات را به قتل می‌رساند و ارث برادر را به برادر مقامی می‌دهد.^{۲۹}

هم‌چنین آن امام بزرگوار می‌فرماید:

آن‌گاه که قائم قیام کند، قطایع (مالکیت اموال غیرمنقول) از بین می‌رود، به‌گونه‌ای که دیگر، قطایع در میان نخواهد بود.^{۳۰}

براساس آن‌چه اشاره شد، آزادی انسان‌ها در همه فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... محدود می‌شود و مکان‌هایی که از مصادیق ستم به دیگران باشد و حتی مکان‌های مقدس ویران می‌گردند.^{۳۱} البته گفتنی است، تنها فشار حکومت، آزادی‌های پیش‌گفته را در آن عصر محدود نمی‌سازد، بلکه مؤلفه‌های دیگری نیز در این امر تأثیرگذارند:

یکم. معنویت: احیای اسلام‌گرایی، تکامل اخلاق و رشد معنویت‌گرایی در عصر ظهور، سبب می‌شود ظرفیت انسان‌ها برای پذیرش حدود آزادی گسترش یابد. در نتیجه، انسان‌ها گذشته از عوامل بیرونی هم‌چون حکومت اسلامی و مدینه فاضله، رابطه خود را با خویش، خدای خویش و جامعه، در چارچوب قوانین شریعت اسلام بنیان می‌نهند.^{۳۲} دوم. عدالت: گسترش عدالت در همه عرصه‌ها، از جمله کرامت انسانی، عاملی است تا همگان به کرامت و شرافت یک‌دیگر احترام گزارند و از آزادی‌های زیان‌بخش به هم‌نوعان دوری گزینند.^{۳۳}

سوم. بلوغ عقلانی: دایره آزادی انسان با روشن شدن بیشتر حقایق، محدودتر می‌گردد و در واقع، با تکامل عقل‌ها و آشکار شدن حقایق، همگان بر خویش فرض می‌دانند که آزادی خود را در چارچوب شریعت و دین سراغ گیرند.

۳. آزادی به معنای رهایی از سلطه دیگران

اصل اولیه در حقیقت انسان، رهایی و آزادی او از هر گونه سلطه است و سزاوار نیست تحت سیطره زورمندان، سرمایه‌داران، مستبدان و مستکبران قرار گیرد، مگر نه این است که انسان به حضرت باری تعالی وابستگی ذاتی دارد و نسبت به او، عین فقر و نیاز است؟ از این‌رو، در نهاد خویش، بنده حضرت حق و در سلطه و تحت سیطره اوست. در عصر ظهور، انسان‌ها از سلطه قدرت‌های استکباری و استعماری و از دست بردگی‌های مدرن و بندگی بت‌های دنیوی رهایی می‌یابند و تنها حاکمیت الهی را به جان و دل می‌خرند. پیامبر اکرم می‌فرماید:

... به (بالمهدی) ... یُخْرَج ذَلَّ الرَّقِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ...^{۳۴}

... به دست او (امام مهدی)، بندهای بردگی از گردن شما گشوده می‌شود.

در عصر ظهور، انسان‌ها از سلطه قدرت‌های استکباری و استعماری و از دست بردگی‌های مدرن و بندگی بت‌های دنیوی رهایی می‌یابند و تنها حاکمیت الهی را به جان و دل می‌خرند.

۴. آزادی اندیشه و بیان

آزادی بیان در اندیشه اسلامی به معنای آزادی اندیشه و عقیده است، یعنی انسان حق دارد عقیده خود را به هرگونه ابراز کند. بسیاری از متفکران اسلامی، در مورد این گونه آزادی، دیدگاهی مثبت دارند و ابراز هرگونه تفکر اندیشه‌ای را روا می‌شمارند. استاد مطهری می‌گوید:

آزادی تفکر، برخاسته از همان استعداد انسانی بشر است که می‌تواند در مسائل بیندیشد. این استعداد بشری باید آزاد باشد؛ چون پیشرفت و تکامل بشر در گرو این آزادی است.^{۳۵}

از نگاه احادیث، در عصر ظهور، در پرتو تکامل عقل‌ها و شناخته شدن ایدئولوژی اسلام، به منزله برترین ایدئولوژی، نوعی وحدت عقیدتی در جامعه رخ می‌گشاید و اندیشه‌های باطل و بدعت‌های ناپسند و اندیشه‌های نادرست از جامعه رخت می‌بندد. آن‌گاه آموزه‌های اسلامی و مهدوی که با سرشت و فطرت انسان‌ها سازگاری کامل دارد، بر دیگر اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌ها چیره می‌گردد و حکومت مهدوی نیز که برخاسته از همین آموزه‌هاست، هرگونه اندیشه غلط و باطلی را نفی می‌کند و تنها خدایپرستی و اندیشه‌های توحیدی را استوار می‌سازد.

از این منظر، آزادی اندیشه تا زمانی که اصول و آموزه‌های دین را نشانه نرود، مانعی ندارد. البته قدرت سیاسی حاکم، انسان‌ها را آزاد نمی‌گذارد تا اندیشه‌ها و باورهای نادرست خویش را بیان کنند و جامعه را به بی‌راهه برند، چنان که در روایت آمده است:

حضرت قائم هنگام رویارویی با مردی که آیه‌های کتاب خدا را در برابر ایشان به نظر خود تأویل می‌برد، در همین چارچوب با وی به نبرد برمی‌خیزد.^{۳۶}

۵. آزادی سیاسی

این گونه آزادی، یعنی مشارکت همگان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و تعیین زمام‌دار جامعه، در اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد. گفتنی است، از دیدگاه اسلام، اصل اولی، نداشتن ولایت بر دیگری است و خروج از این اصل، به دلیل نیاز دارد. بر اساس اعتقاد توحیدی، خداوند رب و صاحب اختیار هستی است و به طور تکوینی بر

همه عالم و آدم ولایت دارد. هم چنین ولایت دیگران باید به اذن و اراده الهی باشد و گرنه مشروعیت نخواهد داشت. بنابراین، منبع ذاتی مشروعیت و حقانیت، اعتبار خداوند است؛ زیرا حاکمیت مطلق عالم و آدم از آن اوست و اقتدار و قدرت، ذاتی او به شمار می‌رود. هم چنین توحید در خالقیت و ربوبیت، در قانون‌گذاری و حاکمیت، از نظر عقل و نقل، برای او ثابت شده است و آن‌گاه که از اصل اولی با دلیل خارج شویم، ثابت می‌شود که حق حاکمیت از ناحیه خداوند به دیگری تفویض شده است.^{۳۷}

همه مسلمانان بر این باورند که خداوند حاکمیت را در زمین به رسول الله تفویض کرده است، ولی شیعه امامیه، این تفویض حاکمیت را به امامان معصوم نیز گسترش می‌دهد و امام را پس از نبی، البته با انتصاب و انتخاب الهی، جانشین او در زمین می‌داند. بنابراین، امام نیز مانند نبی، بر انسان‌ها ولایت معنوی و ظاهری دارد.

پیامبر اکرم خطاب به حضرت علی فرمود:

ای پسر ابوطالب، ولایت بر امت من حق توست. اگر در سلامت و آرامش ولایت تو را پذیرفتند و به حکومت تو رضایت دادند، اداره امور آنها را به عهده بگیر و گرنه آنها را به حال خودشان رها کن.^{۳۸}

بر اساس اندیشه تشیع، نظام امامت، با دوازدهمین امام تداوم می‌یابد و ولایت معنوی و ظاهری و حق حاکمیت سیاسی و زمام‌داری و حکومت از آن اوست. این ولایت، عصر غیبت و عصر ظهور را در بر می‌گیرد، ولی چون بنابر مصالحی در پشت پرده غیبت به سر می‌برند، مسئولیت ایشان در مرجعیت دینی و اجرای قوانین الهی به نایبان عام آن حضرت واگذار شده که ولی فقیه مظهر آنان به شمار می‌رود.

در عصر غیبت، پیروی از نظام امامت، با پیروی از نایبان عام امام زمان و بهره‌وری از سنت و سیره امامان معصوم صورت می‌پذیرد. از این رو، پیروی از نایب امام در احکام شرعی و امور دینی، چونان پیروی از خود امام است. در نظام سیاسی شیعی نیز، حکومت دینی ولی فقیه، مشروعیت خود را به نیابت از امام معصوم تنها از خداوند می‌گیرد.

امامت و حاکمیت سیاسی امام معصوم، در عصر ظهور نیز

تنها زمانی تحقق حکومت دینی به رهبری امام معصوم و یا نایب او ضروری و امکان‌پذیر است که با اقبال عمومی مواجه گردد و همگان به پذیرش چنین حاکمیتی روی آورند. پس خود مردم باید نوع حکومت و زمام‌دار خویش را برگزینند.

از ارکان اساسی حکومت جهانی مهدوی به شمار می‌آید. از دیدگاه شیعه امامیه، حق حاکمیت و رهبری جامعه در عصر ظهور به عهده امامی معصوم است که برنامه‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و سازمان‌دهی‌هایش، همانند دیگر امامان، به پیروی از آموزه‌های وحیانی و شریعت پیامبر و با توجه به مقتضیات زمان و مکان صورت می‌پذیرد.

آن‌چه به اشاره آمد، بیان‌گر ماجرای حق حاکمیت بود، اما نقش مشارکت مردم در تعیین زمام‌دار، بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا همان‌گونه که از روایت پیامبر خطاب به حضرت علی بر می‌آید، تنها زمانی تحقق حکومت دینی به رهبری امام معصوم و یا نایب او ضروری و امکان‌پذیر است که با اقبال عمومی مواجه گردد و همگان به پذیرش چنین حاکمیتی روی آورند. پس خود مردم باید نوع حکومت و زمام‌دار خویش را برگزینند. استاد مطهری می‌گوید:

از دیدگاه اسلام، آزادی و دموکراسی براساس آن چیزی است که تکامل انسانی انسان ایجاب می‌کند، یعنی آزادی، حق انسان بما هو انسان است.^{۳۹}

به گواهی روایات، در عصر ظهور، همگان آزادانه به حکومت دینی امام عصر روی خواهند آورد؛ زیرا تاریخ بشر نشان داده است که فلسفه‌ها، مکتب‌ها و نظام‌های سیاسی پردازش شده نزد فیلسوفان و اندیشه‌ورانی همانند هابز، مارکس و هگل، همواره بشر را در سردرگمی فروبرده‌اند. نه تنها هیچ یک از حکومت‌ها و انقلاب‌های آزادی‌خواه بشری، نتوانسته‌اند انسان را به مطالبات به حق و آرمان‌های او مانند عدالت و برابری و رفع هرگونه ستم و استبداد برسانند، بلکه همواره جز انحطاط پایه‌های انسانیت ثمره‌ای نداشته‌اند و تنها خواسته‌های اندکی از مردم را تأمین کرده‌اند. بنابراین، بشر خسته از این همه وعده و وعیدها، حاکمیت سیاسی و زمام‌داری آن منجی مصلح را که قرن‌ها منتظرش بوده و به امید نجات بشر زیسته است، با جان و دل می‌پذیرد. از این رو، اقبالی عمومی به حکومت جهانی امام عصر رخ می‌دهد و در نتیجه، گونه‌ای از مردم‌سالاری نیز در آن عصر پامی‌گیرد و انسان‌ها، آزادانه به حکومت و دستورهای وی گردن می‌نهند.

د) فلسفه زیستن

هدف عبارت است از آن حقیقت منظور که آگاهی و اشتیاق به دست آوردن آن، محرک انسان به سوی انجام دادن حرکت‌های معینی است که آن حقیقت را دست یافتنی می‌سازد.^{۴۰} هدف از زندگی، برای هر انسانی اجتناب‌ناپذیر است، چنان‌که افلاطون گفته کسی که نمی‌داند از کجا آمده و به کجا می‌رود و آن هدف اعلائی زندگی که بایستی خود را برای رسیدن بدان به تکاپو اندازد چیست، منکر اصل خویشتن است.^{۴۱}

از نظرگاه فراطبیعت باورانه خدا محور^{۴۲}، هدف آدمی تنها از راه ارتباط با خدا محقق می‌گردد و تنها این هدف متعالی و در یک نظر جامعه دین و باورهای دینی است که معنابخش به زندگی است. بنابراین، چنان‌چه انسان جهان‌بینی الهی داشته باشد، هدف از زندگی خود را بر آن مبنا استوار می‌سازد و باید‌ها و نبایدهای زندگی خود را نیز بر همین

اساس تبیین می‌نماید.

از نظرگاه طبیعت‌باورانه، هدف از زندگی محدود به همین عالم خاکی بوده و معنابخشی به آن نیز از همین جهان نشئت می‌گیرد. انسان متجدد و اومانیسیم که انسان را جزئی از طبیعت و مخلوق این زمین خاکی می‌داند و ارتباط خود با عالم ماوراء طبیعت را گسسته می‌انگارد، سرنوشت خود را در چارچوب عرصه پهناور این جهان طبیعی می‌کنجد و براین باور است:

بشر، می‌باید سرنوشت و بهشت گم‌شده‌اش را در همین جا و همین حالا پیدا کند و گرنه پس از آن، دیگر ممکن نخواهد بود.^{۴۳}

از این‌رو، تمامی ریاضت‌ها و قید و بندهای شریعت‌های آسمانی که مانع بهره‌وری هرچه بیشتر انسان‌ها از این طبیعت شده است و از لذت‌های جسمانی می‌کاهد، باید کنار گذاشته شود. از نظرگاه ایشان اصول اخلاقی آنها، تمام ارزش‌ها و روابط انسانی را دربرمی‌گیرد و هدف اصلی آن، رسیدن به شادی، آزادی و پیش‌رفت اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی همه افراد بشر است؛ بدون در نظر داشتن ملیت، نژاد و مذهب آنان.^{۴۴}

این نوع نگرش به تدریج به نیهیلیسم و پوچ‌گرایی و نفی ارزش‌های مثبت انجامیده که توجه بسیاری از نویسندگان معاصر ایران و جهان همانند کامو، صادق هدایت، فرانسیس کافکا، داستایوفسکی و... را نیز به خود واداشته است. این اندیشه به طور عام زاییده عواملی همانند نداشتن فلسفه درست و اساسی از زندگی، فقدان ایده‌آل و آرمان عالی و معنوی و بحران هویت است، ولی به طور خاص می‌توان آن را حاصل غفلت از حضور غیب و حقیقت قدسی و ذات باری از حیات دنیوی و فراموشی غایتی متعالی و خود حقیقی و انقطاع از وحی و ایمان دینی دانست. و به دیگر سخن، هدفی متعالی و ماورایی بر حیات دنیوی بشری وجود ندارد و اگر هدفی هم بر آن مترتب باشد، تأثیری در زیست این جهانی ندارد، چنان‌که به گفته تایلور بی‌معنایی برخلاف معناداری ذاتاً چیزی جز بی‌فایده‌گی و بی‌ثمر بودن پایان‌ناپذیر نیست.^{۴۵}

مهم‌ترین ویژگی نداشتن فلسفه اساسی، گونه زیستن است که احساس طبیعی انسان به زندگی را دگرگون می‌سازد و آدمی را به زیستی تنفرآور وامی‌دارد که ارزش‌ها در مقابل آن سقوط کرده‌اند

و قوانین و روابط حاکم بی‌اعتبار هستند. از این‌رو، انسان پوچ‌گرا دچار سرخوردگی و ناامیدی می‌شود و جهانی تیره و تاریک پیش روی خود تصویر می‌کند.

بر اساس آموزه‌های شیعی، حکومت جهانی حضرت امام مهدی بر مبنای خدامحوری و کفرستیزی و عدالت‌محوری بر سراسر گیتی سایه می‌افکند و در نهایت، کفر و الحاد را از بنیان برمی‌کند و انحرافات فکری را تصحیح می‌نماید و در یک کلمه خدامحوری و اصلاح معنوی را برمی‌افزاید و بدین‌سان، هدف اساسی از زندگی در آن عصر بر خداباوری استوار است و زندگی را نیز این‌گونه سامان می‌دهد. بنابراین، کسی که به عالم ماوراء ارتباط وثیقی دارد، هیچ‌گاه احساس تنهایی، پوچی و نیست‌انگاری نمی‌کند و زیستی زیبا و نه تنفرآور برای خویش ترسیم می‌کند. و او که به افق روشن حیات دنیوی خویش رسیده، ناامیدی و سرخوردگی را در خود راه نمی‌دهد و با حضور خداوند در زندگی و ارتباط با آن غایت متعالی، خود حقیقی و هویت واقعی خویش را باز می‌یابد و به زندگی خود معنا می‌دهد.

در آن عصر، بانگ رسای توحید و نبوت در سراسر عالم طنین‌انداز خواهد شد^{۴۶} و دوران کفر جهانی به انجام خواهد رسید. در نتیجه، با حضور و ظهور خلیفه خدا در این کره خاکی، زمینه برای نائل آمدن به مهم‌ترین هدف نهایی بشر یعنی تقرب به ذات باری تعالی و حضورش در حیات دنیوی محقق خواهد گردید و زندگی‌ای پر معنا و ارزش مدار بر بشریت سایه خواهد افکند و بدین‌سان، فصلی نو در ارتباط وثیق بین جامعه بشری و ذات باری تعالی شروع خواهد شد. این پدیده بزرگ با احساس پوچی، ناامیدی، بدبینی به زندگی دنیوی و دیگر مصیبت‌های زیست جهانی بشر هرگز نمی‌سازد و از این‌رو، عصر ظهور را عصر زندگی واقعی می‌نامند؛ چراکه زندگی معنادار می‌شود و انسان‌ها که به آن افق روشن رسیده‌اند، ناامیدی، بحران‌های روحی و ادراکی و... را از مسیر زندگی خویش می‌زدایند و در نهایت، انسان به پاسخ همه پرسش‌های خود از زندگی دست می‌یابد که از کجا آمده، به کجا می‌رود، چرا باید زندگی کند و دیگر پرسش‌ها که همگی گم‌شده یک انسان اندیشه‌ور به شمار می‌روند.

البته در عصر ظهور خداواری و سیطره دین الهی بر زمین اجباری نیست، بلکه زمینه‌های گوناگون این واقعه عظیم را پدید

می‌آورند تا بشر مسیر متعالی را می‌پیماید؛ بدین سان که بشر بر فطرتی پاک نهاده شده و گرایش‌های طبیعی او سمت و سوی خداپاورانه دارد و آن‌گاه که حکومت‌های فاسد و ناعدالتی‌ها و خودکامگی‌های مستکبران برچیده شوند و آدمی با عنایات الهی به هویت واقعی خویش دست یازد، به سوی گرایش‌های طبیعی خود یعنی خداپاوری و پروای الهی و تربیت و سرشت انسانی گام می‌نهد.^{۴۷} دیگر آن‌که قوه خرد آدمی به نهایت تکامل می‌رسد و توان تشخیص حق از باطل به نحو احسن به او عرضه می‌شود و با این اوصاف، «مردم با رغبت به عبادات و هدایت شرع و دین‌داری روی می‌آورند و نمازها به جماعت برگزار می‌شود.»^{۴۸}

ه) حاکمیت اخلاق انسانی

انسان معاصر می‌کوشد در لوای اعتماد به قوه خرد و عقل خودبنیادش و انقطاع از وحی، باید و نبایدهایی ترسیم نماید که آسایش و امنیت بشری در عرصه‌های مختلف را افاده کند و به عبارت دیگر، خودش سازنده معیارهای ارزش‌های اخلاقی باشد. اما در حقیقت هیچ‌یک از مکاتب احساس‌گرا و یا عقل‌محور نتوانسته‌اند که از مشکلات اخلاقی و عواقب سوء آن بگریزند و طریقی پیراسته پیش نهند. برای نمونه، انحطاط‌های خانوادگی، مشکلات روانی، آمار خودکشی‌ها، بی‌بندوباری، خشونت و... در تمدن برآمده از مدرنیته جلگی زاییده غفلت از امور ماورایی و انقطاع از وحی به شمار می‌آیند. اما اسلام خداوند را مالک هستی، انسان و عرصه زیست او می‌داند و هدف از زیستن این جهانی را لذت‌گرایی و بهره‌مندی از مادیات منحصر نمی‌داند، بلکه زندگی آن جهانی، قرب الهی و رسیدن به تکامل معنوی را هدف اساسی و غایت فرجامین زیستن دنیوی می‌داند. بنابراین، تنها عقل را برای تدوین بایدها و نبایدها کافی نمی‌داند و پیام آسمانی وحی‌آوران را که از جانب خداوند سازنده بشر آمده‌اند، برای تکمیل اخلاق بشری ضروری می‌شمارد. بنابراین، اندیشه اسلامی با تکیه بر آموزه‌های وحیانی، کتاب آسمانی و سنت نبوی، معیار اخلاقی یا باید و نبایدهای انسان را به گونه‌ای مطلق برمی‌گزیند و معیاری مطلق از اخلاق را به جامعه بشری ارائه می‌دهد.

در جامعه مهدوی که بر مبنای اسلام است، دولتی اخلاقی با اخلاق مطلق اسلامی تشکیل می‌شود که برگرفته از آموزه‌های وحیانی، مضامین شریعت، تعقل و فطرت پاک انسانی است. بر اساس دولت مهدوی، جامعه بشری به سمت و سوی بصیرت، معنویت، تقواگرایی و اخلاق متعالی پیش می‌رود و بسیاری از انحراف‌ها، فسادها و ردایل اخلاقی، پوچی‌ها و بی‌بندوباری‌ها از جامعه رخت بر می‌بندد و بدین سان آسایشی را عرضه می‌دارد که بشر قرن‌ها به دنبال آن بوده است و آدمی در سایه آن به تکامل روحی و ادراکی ره می‌یابد.

رشد و بالندگی اخلاقی و به کمال متعالی رسیدن آن در عصر ظهور، چند خاست‌گاه دارد که بازشناسی آنها الگویی برای انسان امروزی می‌تواند باشد تا با شناخت آنها اخلاق

در جامعه مهدوی که بر مبنای اسلام است، دولتی اخلاقی با اخلاق مطلق اسلامی تشکیل می‌شود که برگرفته از آموزه‌های وحیانی، مضامین شریعت، تعقل و فطرت پاک انسانی است.

خویش و جامعه را بهینه سازد و غایت فرجامین از اخلاق را نیز به همگان بازشناساند:

۱. بالندگی خرد

بی تردید تمام فضایل و نیکی‌ها خردپذیرند. حال اگر خرد، به منزله حجتی باطنی، اصلی بنیادین در تشخیص فضایل و ردایل اخلاقی قرار گیرد، انسان را به نیکی‌های اخلاقی می‌آراید و ردایل را از او می‌زداید. بنابراین، اگر عقل بشر فزونی یابد و به کمال نهایی خویش برسد، کارآمدی و کارآیی آن عرصه‌های اخلاقی را درمی‌نوردد و با بالندگی فضایل اخلاق، فرهنگ اخلاقی را در جامعه نهادینه می‌کند.

امام باقر فرمود:

إذا قام قائمنا... فجمع به عقولهم و أكمل به أخلاقهم؛^{۴۹}
 هنگامی که قائم قیام کند، خداوند قوای فکری مردمان را تمرکز دهد و اخلاق آنها را تکامل بخشد.

اما با وجود این، هیچ‌گاه نمی‌توان ادعا کرد که قوه خرد به تنهایی می‌تواند بدون مددجستن از وحی و مبانی شریعت، اصول و معیاری اخلاقی بی‌عیب و نقص ارائه کند، بلکه از آن‌جا که آفریدگار هستی حقیقت و هویت انسان را بهتر از خود او می‌شناسد، بهتر می‌تواند معیاری برای بایدها و نبایدهای او تعیین نماید. از این رو، اندیشه‌های اخلاقی بسیاری در طول قرن‌های مختلف، تنها با تکیه بر قوه خرد شکل گرفته و در جامعه توسعه یافته‌اند، ولی هیچ‌کدام از این نظریه‌ها نتوانسته‌اند مشکلات بنیادین بشر را پاسخ گویند و حتی بحران‌های شخصیتی و اجتماعی بسیاری را در پی داشته‌اند. بنابراین، کارآمدی و کارآیی آنها نسبی می‌نماید.

در مورد عصر ظهور می‌توان ادعا کرد که قلمرو عقل کامل شده بشری، بسیار فراتر از روزگاران پیشین است. همین امر، سبب می‌گردد در مواردی همانند قبح کذب و حسن صدق که قابلیت تشخیص وجود دارد و در مواردی که بر تشخیص حسن و قبح فعلی ممکن نیست، انسان به شریعت و امام معصوم روی آورد؛ زیرا عقل بشری به این مرحله از تکامل رسیده است که تشخیص دهد امام از جانب ذات باری تعالی است و نظر امام در تبیین ردایل و فضایل اخلاقی جنبه یقینی دارد.

۲. رهبر و الگوی شایسته

در عصر ظهور، دولتی تشکیل می‌شود که در رأس هرم آن، شخصیتی معصوم و مصون از خطا قرار دارد. او از لغزش‌های اخلاقی و رفتاری به دور و فعل و قولش بر همگان حجت است. در نتیجه، الگوی اخلاقی بسیار مناسبی برای رفتار انسان‌ها به شمار می‌رود که پیروی از او سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها و دور گشتن از گمراهی‌ها و انحراف‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی را در پی دارد.

امام علی فرمود:

واعلموا أنکم إن اتبعتم طالع المشرق سلك بکم منهج الرسول، فتداویمت من العمی و الصمم و البکم...؛^{۵۰}
 بدانید اگر شما از انقلاب‌گر مشرق پیروی کنید، او شما را به راه و روش پیامبر راه‌نمایی می‌کند و از بیماری کوری و کوری و گنگی‌های می‌بخشد.

بی تردید مضمون این روایت، نجات انسان‌ها از سرگستگی و گمراهی است که امام با هدایت باطنی و سیره رفتاری‌اش آنان را به صراط مستقیم و شیوه صحیح زندگی فرا می‌خواند.

در این عصر، رهبر جامعه اسلامی که الگوی افراد و نظریه‌پرداز جامعه و مجری دستورها و قوانین الهی است، وظیفه خود می‌داند با عمل کرد صحیح خویش اخلاق جامعه را اصلاح کند. او در این راه، از امدادهای الهی نیز بی‌بهره نیست.

... أن یصلح أمة بعد فسادها؛^{۵۱}

او امت را پس از فسادش اصلاح می‌کند.

افزون بر آن، امام خود الگویی شایسته برای بشر است. او این شیوه را سرلوحه زندگی‌اش قرار می‌دهد که نه تنها از لذت‌های حرام چشم‌پوشد که بسیاری از لذت‌های حلال را نیز برای رسیدن به کمال پس‌زند. این امر سبب می‌گردد دیگران از او الگو پذیرند و با مشاهده میزان تلاش امام برای تکامل اخلاقی، خود را تا می‌توانند به لباسی همانند او بیارایند. امام کاظم می‌فرماید:

مهدی بر اثر تهجد و شب‌زنده‌داری، رنگش به زردی می‌گراید. پدرم فدای کسی باد که شب‌ها در حال سجده و رکوع، طلوع و غروب ستارگان را

مراعات می‌کند! پدرم فدای کسی که در راه خدا، سرزنش سرزنش‌کنندگان در او تأثیر نمی‌گذارد! او چراغ هدایت در تاریکی‌های مطلق است...^{۵۲}

هم‌چنین امام صادق فرموده است:

فوالله ما لباسه إلا الغليظ و لاطعامه إلا الجشب؛^{۵۳}

به خدا سوگند، لباس مهدی جز پوشاک درشت و خوراک او، جز غذایی سخت و بی‌خورش نیست.

خلاصه سخن آن که هیچ یک از مدل‌های اخلاقی رایج، در عصر ظهور جای گاهی ندارند و تنها اخلاقی مطلق و مبتنی بر وحی و شریعت، توسط حامل و مجری پیام وحی و شریعت، پرورش انسان‌ها را بر عهده می‌گیرد.

(و) اتکای عقل به ورای عقل

قوه خرد و اندیشه مهم‌ترین مؤلفه انسان‌شناسی است که آدمی را از دیگر حیوانات ممتاز می‌سازد و از این‌روی، فیلسوفان و پژوهندگان دینی به شناخت حقیقت و گستره توانایی‌های آن بسیار توجه داشته‌اند. اما اغلب اندیشه‌وران غربی، در این امر از جانب اعتدال به در آمده‌اند و به عقل‌گرایی افراطی دچار شده‌اند.

عقل‌گرایی به معنای اصالت عقل و خردباوری، در فلسفه، در برابر اصطلاح تجربه‌گرایی، در علم کلام، در برابر ایمان‌گرایی و در عقل‌مدرن و عصر روشن‌گری، در برابر عقل‌شهودی (پذیرفته‌شده سنت‌گرایان)^{۵۴} قرار دارد که عقل‌گرایی عصر روشن‌گری بیش از دو مورد دیگر مورد توجه قرار گرفته و برخلاف عقل‌گرایی فلسفی، خادم تجربه، حسیات و مشاهدات و انتظام دهنده به آنها به شمار می‌رود. مواد معرفتی بشر، براساس این نوع عقل‌گرایی، تنها از درون طبیعت به دست می‌آید و محدود به آن است و برای تبیین جهان، تنها به عقل بشر اعتماد می‌شود و هر چیزی آن سوی احکام عقل بشری که تعهد و الزام‌آور است، ردّ و ابطال می‌پذیرد. در نتیجه، حتی منابع دینی و سنتی نیز هیچ‌گونه معرفت‌اعتمادپذیری را به انسان نمی‌توانند ببخشند.

بدین‌سان، خرد به جای وحی نشست و انسان، هرگونه مرجعیت متعالی را انکار کرد و خود را بنیان‌گذار هر ارزش و سازنده هر آرمانی دانست.^{۵۵} انسان مدرن، معتقد شد انسان نیرویی بالقوه دارد که می‌تواند به پشتوانه خردگرایی و روش‌های علمی که توأم با شهامت و آگاهی است، مشکلات خویش را حل کند.^{۵۶} او می‌تواند با روش‌های علمی، به طرح پرسش‌درباره فرضیه‌ها و باورهای اصلی و دیدگاه‌های فلسفی مختلف پردازد^{۵۷} و تمامی ارزش‌های حقوقی، قواعد اخلاقی و... را به کمک این قوه، تعیین کند و سعادت و خوش‌بختی انسان تنها در پیروی از آن محقق می‌گردد.

فراخور رشد عقلانیت و عقل‌گرایی در مغرب زمین، بسیاری از اندیشه‌وران غربی همانند اگزیستانسیالیست‌ها، رمانتیست‌ها، سنت‌گرایان و... به گونه‌های مختلف به نقد

هیچ یک از مدل‌های اخلاقی رایج، در عصر ظهور جای گاهی ندارند و تنها اخلاقی مطلق و مبتنی بر وحی و شریعت، توسط حامل و مجری پیام وحی و شریعت، پرورش انسان‌ها را بر عهده می‌گیرد.

خردگرایی پرداختند و بسیاری از دین‌داران نیز برای دفاع از حقانیت دین و آموزه‌های وحیانی آن، نقدها و ایرادهای بسیاری را بر عقل‌گرایی وارد کردند و بدین سان، غالب مردم قرن نوزدهم و بیستم، از عقلانیت مدرن روی برگرداندند و به عقب برگشتند و تمایلات عقلانی عصر روشن‌گری را نپذیرفتند، چنان‌که از مذهبی‌ماورای طبیعی مبنی بر ایمان سخن گفتند و یا این‌که به سوی مذهب طبیعی روی آوردند.^{۵۸}

الهیون نیز عقل مکمل وحی را از اساسی‌ترین راه‌نماهای تکامل بشری به شمار می‌آورند که البته تمامی مشکلات و ناشناخته‌های انسان، تنها با آن شناخته نمی‌شوند. جان لاک که عقل‌گرایی الهی است، حقایق دینی را سه نوع برمی‌شمرد و قضایایی را موافق عقل می‌داند که حقایق آنها را با جست‌وجو در افکاری که از احساس و تأمل در ما به وجود می‌آید، می‌توان کشف کرد و آنها را با استنتاج طبیعی، درست یا امر برتر می‌توان دانست؛ چیزهایی که برتر از عقل است، قضایایی که صحت یا رجحان آن را از مبادی نمی‌توانیم دریافت کنیم و قضایایی که مخالف عقل به شمار می‌آیند، آنهایی هستند که با اندیشه‌های یقینی و واضح ما مخالف می‌نمایند. بدین سان وجود خدای یگانه، موافق عقل و وجود بیش از یک خدا، مخالف عقل و برانگیخته شدن مردگان بالاتر از عقل است.^{۵۹}

عقل و پیروی از آن در اندیشه اسلامی نیز جای‌گاه بلندی دارد و قرآن و سنت نبوی بدان تأکید می‌کنند و آن را حجتی باطنی در کنار حجت ظاهری (پیامبر و امام معصوم) به شمار می‌آورند. شریعت اسلام عقل را یکی از منابع چهارگانه استنباط احکام شرعی برمی‌شمرد، ولی آن به تنهایی همه مشکلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... بشری را نمی‌تواند حل کند و از این روی وحی به کمک آن می‌آید. عقل آدمی در عصر ظهور به مرتبه تکامل خود می‌رسد و به انسان عصر ظهور یاری می‌رساند تا در اخلاق و بینش انسانی خود به مرحله کمال برسد، اما باز قلمرو آن حدود و ثغوری دارد و بسیاری از امور از جمله تدوین قوانین اجتماعی از حیثه تصرفات آن به دور خواهد بود. البته تکامل قوه خرد سبب می‌گردد انسان تشخیص دهد که تنها خرد، رهن مشکلات و معضلات بشری نیست و امور ماورایی و متافیزیکی هم‌چون وحی و شریعت الهی و نیز شخصی آسمانی باید به یاری

آن حجت باطنی بیایند تا بحران‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی او حل شود که از این میان، به دو مورد اشاره می‌شود:

۱. حاکمیت امام معصوم

بر اساس دیدگاه شیعه امامیه، دوازدهمین امام از سلسله امامان معصوم حکومت جهانی را اداره می‌کند. او افزون بر این که خود رئیس عاقلان است و از قوه خرد در اداره نظام سیاسی و اقتصادی جامعه بهره می‌برد، با عالم ماوراء نیز پیوند دارد و از دانش‌های آسمانی برخوردار است. او با یاری جستن از ذات باری تعالی و وحی و شریعت آسمانی، بر نیازها و مشکلات جامعه بشری چیره می‌شود و اقتصاد و فرهنگ سالم، آسایش و امنیت، رفاه عمومی و پارسایی را در جامعه می‌گستراند. بنابراین، بخش مهمی از آبادانی، رفاه، آسایش، توسعه اقتصادی و... در مدینه فاضله مهدوی، وام‌دار وجود امام معصوم و مصون از خطا و اشتباه است؛ زیرا وجود او به منزله انسان کامل، مایه خیر و برکت به شمار می‌رود که با تصرفات خویش، همه مشکلات بشری را پاسخ می‌گوید.

۲. امدادهای آسمانی

بسیاری از اندیشه‌وران مسائل اقتصادی و فرهنگی، با بیان این‌که انسان‌ها جزئی از طبیعتند و رفع همه گرفتاری‌هایشان با استفاده از همین امور دنیایی محقق می‌شود، از عالم ماورای طبیعت و امدادهای آسمانی غافل مانده‌اند. آنان پنداشته‌اند که میان عوالم آسمانی و زمینی گسستی سترگ حاکم بوده و امکان هیچ‌گونه ارتباطی میان این دو نیست و لذا تنها خرد آدمی نیازهای بشری را می‌آورد. آیین‌های آسمانی از جمله اسلام بر این اندیشه می‌تازند و با نقل داستان‌هایی از گذشتگان، این نظریه‌ها را مردود می‌شمرد و آن را واقع‌ناشدنی می‌دانند.

در دوران ظهور نیز همانند یاری‌های آسمانی حضرت حق به مؤمنان، به شکل گسترده‌ای، امدادهای آسمانی برای رفع مشکلات مادی و معیشتی و حتی فرهنگی بشر به یاری زمینیان می‌شتابند. در حدیث آمده است:

السنة التي يقوم فيها المهدي تكثر أربعاً وعشرين مطرة يري أثرها و برکتها؛^{۶۰}

سالی که مهدی به پا می‌خیزد، ۲۴ گونه باران می‌بارد

که پی آورد و برکتش چشم گیر است.

همچنین پیامبر اکرم می فرماید:

يَتَنَعَّمُ أُمَّتِي فِي زَمَنِ الْمَهْدِيِّ نِعْمَةً، لَمْ يَتَنَعَّمُوا قَبْلَهَا قَطُّ يَرْسِلُ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ مَدْرَارًا وَلَا تَدْعُ الْأَرْضُ شَيْئًا مِنْ نَبَاتِهَا إِلَّا أَخْرَجْتَهُ...^{۶۱}

امت من در زمان قیام مهدی، به نعمت‌هایی دست یابند که پیش از آن و در هیچ دوره‌ای دست نیافته بودند. در آن روزگار، آسمان باران فراوان دهد و زمین هیچ رویدنی را در دل خود نگاه ندارد.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ^{۶۲}، مراد از وراثت زمین را انتقال منافع آن و استقرار برکت‌های حیات زمین برای صالحان می‌داند و این برکت‌های پایان ناپذیر را برکت‌های مادی و معنوی برمی‌شمرد.

بنابراین، تنها عقل، برای رفع مشکلات بشر کارایی ندارد و جانشین همه چیز نمی‌تواند شود. انسان معاصر برای شناخت همه چیز و رفع همه مشکلات خویش تنها به عقل خود نباید تکیه کند؛ زیرا عقل تباهی و فساد را به دنبال می‌آورد و افقی تیره و تار را فراسوی آدمی ترسیم می‌سازد.

ز) تساهل و تسامح

«تولرانس»، از ریشه لاتین «Toiler» و به معنای تحمل کردن، اجازه‌دادن، ابقا کردن، چشم‌پوشی، آزادمنشی، آزادگی، سعه صدر و پرطاعت بودن است.^{۶۳} این واژه، با مصدر «Toll» به معنای حمل کردن یا بردن، هم‌خانواده است؛ زیرا شخصی که رأی یا رفتار دیگری را تحمل می‌کند، گویا باری را حمل می‌نماید.

این واژه در اصطلاح به معنای مداخله نکردن در اعمال فردی، اعم از سیاسی، اخلاقی و اعتقادی است، چنان‌که باید با مخالفان مدارا نمود و آنان را تحمل کرد. بنابراین، مفهوم اصطلاحی تساهل و تسامح سه عرصه را در بردارد:

۱. تساهل سیاسی: به معنای پذیرش حضور باورهای مخالف در صحنه سیاست؛^{۶۴}
۲. تساهل اخلاقی: به این معنا که فرد باید خود ارزش‌های خویش را برگزیند و اخلاقیات خاص خویش را پی‌افکند؛^{۶۵}

۳. تساهل دینی: ارزش‌ها و معارف بشری بنابر این معنا نسبی هستند^{۶۶} و چون سرچشمه دین، معارف بشری است و باورهای دینی انسان از ذات انسانی ناشی شده‌اند و امری ماورایی نیستند، حقانیت و رستگاری افراد در یک دین منحصر نمی‌شود. ولی اسلام خاستگاه دین و ارزش‌ها را ذات باری تعالی و ارزش‌های دینی را غیر نسبی می‌داند. بنابراین، ادیان ساخته بشری و یا غیرتوحیدی، نمی‌توانند با ادیان الهی هم ریشه باشند. بنابراین، جایی برای بحث در مورد یکی بودن ریشه ادیان در عصر ظهور نمی‌ماند. اما

تنها عقل، برای رفع مشکلات بشر کارایی ندارد و جانشین همه چیز نمی‌تواند شود. انسان معاصر برای شناخت همه چیز و رفع همه مشکلات خویش تنها به عقل خود نباید تکیه کند.

آن چه جای بحث و بررسی دارد، مسئله هم‌زیستی ادیان و یا عدم آن در عصر ظهور است. پرسش اساسی این است که با کسانی که با وجود ترویج و تبلیغ دین اسلام، حقیقت اسلام را نمی‌پذیرند و بر ادیان اسلاف خویش پا برجا می‌مانند، چگونه باید برخورد کرد؟

تردیدی نیست که ملحدان و منکران حضرت حق، هیچ جایی در این سرزمین خاکی نخواهند داشت و امام مهدی با آنان قاطعانه و با قوه قاهره برخورد خواهد کرد و هیچ گونه مدارا و مسامحه‌ای را در حق آنان روا نمی‌دارد، ولی درباره برخورد امام با ادیان الهی و وضعیت آنها در عصر ظهور، بر اساس روایات دو فرضیه طرح شدنی است:

۱. ضرورت اسلام آوردن اهل کتاب

بر اساس این ایده بایسته است قاطبه جامعه بشری به دین اسلام تشرف یابند. در این میان، بسیاری با میل و رغبت به دین اسلام می‌گروند، چنان که امام باقر می‌فرماید:

فلا یبقی یهودی و لانسرای و لا أحد ممن یعبد غیر الله إلا آمن به و صدقه و یكون الملة الإسلام؛^{۶۷}

هیچ یهودی و نصرانی و کسی که غیر خدا را می‌پرستد، باقی نمی‌ماند مگر این که به او ایمان آورد و تصدیقش کند و تنها یک آیین (اسلام) وجود خواهد داشت.

اگر کسانی هم پس از تبلیغ دین اسلام، از قوه خرد و فطرت خویش تأثیر نپذیرند، با قوه قاهره به پذیرش دین اسلام وادار می‌گردند و در صورت مقاومت بسیار، کشته می‌شوند. امام صادق در این باره فرمود:

لا یأتون علی اهل دین إلا دعوهم إلى الله و إلى الإسلام و إلى الإقرار بمحمد و من لم یقر بالإسلام و لم یسلم قتلوه حتی لا یبقی بین المشرق و المغرب و مادون الجبل أحد إلا أقر؛^{۶۸}

پیروان هیچ دینی وارد نمی‌شوند، مگر این که آنها را به خدا، اسلام و اقرار به نبوت حضرت محمد دعوت می‌کنند. پس هر آن که را اسلام نیاورد، می‌کشند تا این که از مشرق تا مغرب و پشت کوه کسی نباشد مگر این که ایمان آورد.

اگر این فرضیه را بپذیریم، چند نتیجه عملی در پی خواهد آمد:

یکم. بر حق نبودن دیگر ادیان و نسبی نبودن دین؛
دوم. حاکمیت به عهده افراد جامعه نیست و اگر افراد جامعه خواستار ناباوری و شرک حاکم باشند، خواست و اراده‌شان نتیجه نخواهد داشت؛
سوم. نبود تساهل دینی در عصر ظهور درباره ادیان.

۲. عدم ضرورت اسلام آوردن اهل کتاب

بر اساس این فرضیه، پیروان دیگر ادیان در صورت نپذیرفتن دین اسلام نیز با پرداخت جزیه در کنار دیگر مسلمانان با مدارا و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز می‌توانند زندگی کنند.

ابوبصیر از امام صادق پرسید که در عصر امام مهدی اهل ذمه چه وضعیتی دارند. حضرت پاسخ داد که با آنان مصالحه می‌کند، چنان که پیامبر مصالحه کرد و آنان جزیه را با خضوع و تسلیم به دست خود می‌پردازند.^{۶۹}

بر اساس این فرضیه، تساهل دینی به معنای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در جامعه مهدوی نیز واقعیت می‌یابد. در این حال نیز تساهل دینی مورد نظر اومانیت‌ها را نمی‌توان محقق کرد؛ زیرا جزیه گرفتن حضرت از ایشان نمایان کننده آن است که به آن ادیان به دیده حق نمی‌نگرد و گرنه مانند اهل اسلام با آنان برخورد می‌کرد.

گفتنی است، بنابر روایات، به یقین امام با غیراهل کتاب، هیچ‌گاه مدارا نمی‌کند و جزیه نیز نخواهد پذیرفت. آنان یا باید اسلام را بپذیرند و یا آن که کشته شوند که جز این دو، احتمال سومی وجود ندارد. بنابراین، در مورد این گروه هیچ بحثی نیست و مشمول این دو فرضیه قرار نمی‌گیرند. امام رضا از پیامبر اکرم نقل می‌کند که خداوند فرمود:

به وسیله آخرین آنها زمین را از لوث دشمنانم پاک می‌کنم و حکومت شرق و غرب زمین را به او می‌بخشم... تا این که همگان به وحدانیت من اقرار کنند.^{۷۰}

اما درباره تساهل در حوزه اخلاق، روش حضرت در برخورد با فاسدان، تبه‌کاران و فسادهای اجتماعی و اخلاقی، بسیار

سخت‌گیرانه و از هر گونه تساهل و تسامح به دور است. امام در حکومتش برخلاف روش‌های سازش‌کارانه و مصلحت‌اندیشانه حکومت‌های اومانیستی، بسیار قاطعانه و به دور از سرزنش ملامت‌کنندگان با هر گونه فساد اخلاقی برخورد می‌کند. امام علی می‌فرماید:

... و ليطهّرَنّ الأرض من كلّ غاش؛^{۷۱}

... زمین را از هر انسان نیرنگ‌باز (و فریب‌کار) پاک می‌سازد.

هم‌چنین امام کاظم می‌فرماید:

... الثاني عشر منّا يسّهل الله له كلّ عسير... و يبیر به كلّ جبار عنید و یهلك علی یده

كلّ شیطانٍ مرید؛^{۷۲}

... خداوند برای دوازدهمین (امام) از خاندان ما، هر دشواری را آسان می‌گرداند و به دست او هر جبار سرسختی نابود و هر شیطان سرکشی هلاک می‌گردد.

درباره تساهل در حوزه سیاست نیز نظام سیاسی حاکم بر دولت کریمه امام مهدی ، براساس امامت و ولایت است. با وجود انسان کامل و امام معصوم در رأس حکومت جهانی، سلامت سیاسی نظام حفظ خواهد شد و حضرت با احزاب و اندیشه‌های سیاسی معاند و مخالف و با گرایش‌های شک‌گرا و ضددینی - اگر وجود داشته باشند - برخورد قاطع خواهد کرد.

حضرت با احزاب و اندیشه‌های سیاسی معاند و مخالف و با گرایش‌های شک‌گرا و ضددینی - اگر وجود داشته باشند - برخورد قاطع خواهد کرد.

نتیجه

انسان‌شناسی دولت مهدوی بیش از هر مکتب انسان‌شناسانه، پاسخ‌گوی نیازها و خواسته‌های انسان همانند امنیت، آرامش، سعادت، کمال و... می‌تواند باشد. چنان‌چه چنین تصویری از انسان پیش رو قرار گیرد، سبب می‌گردد آدمی درباره وضعیت موجود معاصر خود اعتراض کند و برای رسیدن به وضعیت مطلوب یعنی کمال و کرامت انسانی بکوشد. لذا کارکرد انسان‌شناسی دولت مهدوی، نقض دیگر مکاتب انسان‌شناسی همانند اومانیسیم و اگزستانسیالیسم و تلاش برای رسیدن به آن وضعیت است. چنین تصویری از جای‌گاه و منزلت انسان، الگویی برای انسان‌های پیش از ظهور می‌تواند باشد تا آنان را به تکاپو وادارد تا به جرعه‌ای از آن دست یابند.

پی‌نوشت‌ها

- 1 existence.
- 2 . Augustin (354-430).
- ۳ . جان بی‌ناس، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی‌اصغر حکمت، ص ۶۴۳، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۷ شمسی.
- 4 .Humanism.
- ۵ . اومانیزم.
- ۶ . آگزیستانسیالیسم.
- ۷ . سوره بقره، آیه ۳۰.
- ۸ . سوره بقره، آیه ۲۹.
- ۹ . *بهارالانوار*، ج ۵۲، ص ۳۲۸.
- ۱۰ . همان، ج ۵۱، ص ۸۴.
- ۱۱ . همان، ص ۷۵.
- ۱۲ . همان، ج ۵۲، ص ۳۲۸، روایت ۴۷.
- ۱۳ . همان، ص ۳۳۶، روایت ۷۱.
- ۱۴ . همان، ص ۳۱۷، روایت ۱۲.
- ۱۵ . همان، ج ۵۱، ص ۸۴.
- ۱۶ . همان، ص ۹۷.
- ۱۷ . همان، ج ۵۲، ص ۳۳۹، روایت ۸۳.
- ۱۸ . همان، ج ۵۲، ص ۳۳۹، روایت ۸۶.
- ۱۹ . همان، ج ۲۷، ص ۹۰، روایت ۴۴.
- ۲۰ . مرتضی مطهری، *حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی*، ص ۲۵، انتشارات صدرا.

۴۷. «... و لو قد قام قائمنا لذهب الشحاء من قلوب العباد...» (نک: منتخب الاثر، ص ۴۷۴)
- «... و اعلموا أنکم ان اتبعتم طالع المشرق سلک بکم منهاج الرسول، فتداویم من العمی و الصمم و البکم...» (نک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲۳)
۴۸. «يقبل الناس على العبادات و الشرع و الديانه و الصلات فى الجماعه.» (نک: منتخب الاثر، ص ۵۹۲)
۴۹. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۶.
۵۰. همان، ج ۵۱، ص ۱۲۳.
۵۱. همان، ص ۸۳.
۵۲. همان، ج ۸۶، ص ۸۱.
۵۳. نعمانی، الغیبه، ص ۱۲۲.
۵۴. به اعتقاد سنت گرایان، عقل شهودی همان امر مطلق است که در نفس انسانی ظهور دارد و قوه‌ای است که به شناخت امر مطلق نایل می شود. (نک: سیدحسین نصر، معرفت و معنویت، ترجمه ان شاء الله رحمتی، ص ۴۳، چاپ سوم: انتشارات دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۷۵ شمسی)
۵۵. داریوش شایگان، آسیا در برابر غرب، ص ۱۰۲، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۲ شمسی.
- 56 . Lamont. Ibid. p. 14.
- 57 . Ibid.
۵۸. هرمن رندال، همان، ص ۴۴.
۵۹. هرمن رندال، تکامل عقل نوین، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۱۹ - ۳۲۰، چاپ دوم: انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۶ شمسی.
۶۰. شیخ مفید، الغیبه، تحقیق علی اکبر غفاری، ص ۳۱۸، انتشارات مکتبه الصدوق، تهران.
۶۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۸۳.
۶۲. «و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.» (سوره انبیاء، آیه ۱۰۵)
۶۳. دکتر عباس آریان پور کاشانی، فرهنگ کامل انگلیسی - فارسی، ج ۵، ذیل واژه «Tolerance»، انتشارات امیرکبیر.
۶۴. سیداحمد میری، تساهل آری یا نه، ص ۲۶۶، نشر فرهنگ و اندیشه معاصر، تهران.
۶۵. ظهور و سقوط لیبیرالیزم، ص ۲۵.
۶۶. البته این مسئله به اومانیزم اختصاص ندارد، بلکه از یونان باستان آغاز گردیده است. هم اکنون نیز بسیاری از افراد به آن اعتقاد دارند.
۶۷. علی کورانی، معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۱۷۶.
۶۸. بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۸۱.
۶۹. همان، ج ۵۲، ص ۳۷۶.
۷۰. کمال الدین، ص ۲۴۴.
۷۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲۰.
۷۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۶۹.
۲۲. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۰۲، انتشارات صدرا، تهران.
- 23 . Lamont. ibid. p. 14.
۲۴. آنتونی آربلاستر، ظهور و سقوط لیبیرالیزم، ترجمه عباس مخبر، ص ۱۴۰، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۷.
- 25 . Nicola Abbagnano, pictionary of the History of Ideas volume Renaissance, P. 14.
۲۶. سوره دهر، آیه ۳؛ سوره کهف، آیه ۲۹.
۲۷. «یبلغ من ردّ المهدی الظالم حتی لو کان تحت خیر.» (معجم احادیث امام مهدی، ج ۲، ص ۵۲۱)
۲۸. «و یقام حدود الله فی خلقه.» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۸)
۲۹. شیخ صدوق، حصال، ص ۱۳۳، چاپ سوم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۰. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۵.
۳۱. امام باقر: «إذا قام القائم... یهدم کلّ مسجد علی الطریق، و یسدّ کلّ کوة إلی الطریق و کلّ جناح و کنیف و میزاب إلی الطریق؛ هنگامی که حضرت قیام کند... تمام مساجدی که بر سر راه ساخته شده‌اند خراب می‌کند و هر دریچه و پنجره‌ای که به سوی جاده باشد می‌بندد و تمام آفتاب‌گیرها و سایه‌بان‌های منازل و ناودان‌هایی که در راه باشد را خراب خواهد کرد.» (شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۷۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۳؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۳۱۲)
۳۲. نک: نجم‌الدین طبسی، چشم‌اندازی به حکومت امام مهدی، ص ۱۸۳.
۳۳. نک: فصل‌نامه انتظار موعود، ش ۱۳ و ۱۴. (این دو شماره ویژه عدالت مهدوی است)
۳۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۷.
۳۵. پیرامون انقلاب اسلامی
۳۶. نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۷.
۳۷. نشریه کتاب نقد، سال دوم، ش ۷، تابستان ۱۳۷۷، ص ۱۱۸.
۳۸. سید بن طاووس، کشف المحجّه، ص ۱۸۰.
۳۹. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۰۴.
۴۰. محمدتقی جعفری، فلسفه و هدف زندگی، ص ۱۴، انتشارات مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۷۷ شمسی.
۴۱. همان، ص ۹.
۴۲. نظریه فراطبیعت باورانه روح - محور در این جا مورد بحث قرار نمی‌گیرد.
- 43 . Carliss Lamont, The philosophy of Humanism, Newyork, Humanist press, 1977. p. 16.
- 44 . ibid. p. 14.
۴۵. همان.
۴۶. «لا یبقی قرية الا نودی فیها بشهادة ان لا إله إلا الله و أنّ محمداً رسول الله» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۰)